

سرد است آنجا که وطن نیست

دوستی، داشتم که چند سال قبل برای تحصیل به فرانسه رفت. پس از اخذ مدرک دکتری بنا به دلایلی، دیگر به کشور بازنگشت و در دانشگاه سوربن مشغول تدریس و تحقیق شد. تا این که چندی پیش او را در پاریس دیدم. از کار و بارش راضی بود. می‌گفت: دیگر اینجا اسیر راه‌بندان نیستم. بهترین کتاب‌ها را می‌خوانم، بهترین غذاها را می‌خورم. بهترین ساخته‌های سینمایی را تماشا می‌کنم، با سرشناسان فرهنگ و ادب و سیاست سر و کار دارم. مصیبت گوشت و پیاز ندارم، از صاحبخانه ظلم و جور نمی‌بینم. پایان هفته برای گردش به تفریحگاه‌ها و موزه‌ها می‌روم. تنها پسرم به بهترین مدرسه فرانسوی می‌رود و به طور کلی به لحاظ زندگی بسیار راحت هستم.

وقتی که حرف‌هایش به اینجا رسید کمی مکث کرد و چهره در هم کشیده و با تحسّر گفت: اما با همه این احوال، هنوز هیچ‌گاه نتوانسته‌ام فرانسه را مثل وطن خود دوست داشته باشم. چون که در این جا زمینش زیر پایم از تکیه‌گاه خالی است. اینجا هیچ چیز از آن من نیست. در اینجا همیشه با چشم بیگانه و غریبه به من می‌نگرند. بنابراین همین مسایل باعث می‌شود که روزانه صد بار در خیال، به ایران پرواز کنم و در بیداری، رویاها و دلتنگی‌ها، دست از سرم بر نمی‌دارند و در خواب‌ها، فقط خواب ایران را می‌بینم و... او همچنان از خواب‌ها و دلتنگی‌هایش گفت و گفت: تمام خیابان‌های شهرم و تمام پیاده‌روهای ناهموار، تمام ناهمواری‌ها، تمام آسفالت‌های خرد شده، تمام زهرها و زجرها، حتی تمام نادروشی‌هایی که از این و آن دیدم، همه را دوست دارم. همه‌شان در اینجا جلوه و جذب یک آرزوی دست‌نیافتنی را برای من دارند. زیرا من بیمار وطنم، معتاد وطنم، و شبی نیست، که در خواب‌هایم با دوستانم درد دل نکنم و با آن‌ها، درباره وطن صحبت نکنم. اگر چه شایسته نیستم که درس وطن پرستی بدهم، ولی من خاطره‌هایم را دوست دارم، با خاطره‌هایم پرواز می‌کنم با خاطره‌هایم زنده‌ام.

او سپس در پایان صحبت‌هایش اشاره کرد: که ممکن است عده‌ای که حرف‌هایش را می‌شنوند لبخند تمسخر بزنند، ولی اگر کسی غربت، سخت‌ترین دردها را تجربه کند، آن موقع به او حق بیان چنین حرف‌هایی را خواهد داد.

این در دزدل دوستم مصداق ضرب‌المثل مشت نمونه خروار است، می‌باشد. بسیاری از کسانی که مثل او برای تحصیل علم و دانش با سرمایه کشور خود به یک کشور غریب و بیگانه رفته و می‌روند، به خوبی می‌دانند که وطن ایشان بر آن‌ها امید و دل بسته، و آرزو دارد که هر چه سریع‌تر به خانه اصلی خود بازگردند، تا با آموخته‌هایشان بذر پیشرفت را در مرز و بوم خویش بیفشانند و موجب سرفرازی سرزمین ایشان گردند. همچنین وطن آرزو دارد، که ثمره تحصیل فرزندان‌شان نصیب فرزندان خود آن‌ها شود، چرا که آن‌ها با استفاده از سرمایه همین وطن توانسته‌اند به بالاترین مدارج علمی برسند. علاوه بر این، حتی اخلاق نیز حکم می‌کند تا آن‌ها دین خود را نسبت به وطن خود ادا کنند. اگر چه هنوز مشکلاتی سر راه بازگشت فرزندان وطن وجود دارد، اما در سال‌های اخیر گام‌های بلندی برای رفع این مشکلات برداشته شده است. به طور کلی امروز مهیا کردن زمینه‌های بازگشت دانشجویان بورسیه و غیر بورسیه که فرزندان وطن محسوب می‌شوند، جز سیاست‌ها و اولویت‌های اولیه آموزش عالی شده است. به عبارتی امروز هدف سیاستگذاران و دست‌اندرکاران آموزش عالی این است که بستر مناسب را فراهم کنند تا فرزندان وطن با بازگشت خود در آبادانی و سازندگی سرزمین مادری ایشان سهیم شوند و به آن‌ها امکان داده شود تا در سایه این آبادانی و پیشرفت سرمایه غربت را از روان رنجور و یخ زده خود به در کنند.

فرهاد رحمتی